

فرجام دموکراسی‌های تحمیلی

دکتر ارسلان قربانی شیخ‌نشین^۱

چکیده

ایده اصلی مقاله حاضر این است که سرنوشت دموکراسی‌های تحمیلی در نهایت به شرایط داخلی و نه شرایط خارجی وابسته است. دموکراسی‌ها تنها زمانی ثبات می‌یابند که در کشور مربوطه منابع قدرت از لحاظ اقتصادی، فکری و سیاسی به شکل عمده‌ای توزیع شده باشند. به نحوی که هیچ گروهی نتواند رقبای خود را سرکوب کند یا سلطه خود را حفظ نماید. این بحث مستند به موارد تاریخی است که در آنها نشان داده می‌شود چگونه دموکراسی‌های تحمیلی عمدتاً با شکست مواجه شده‌اند.

در این مقاله به این سؤال عمده پاسخ داده می‌شود که میزان اهمیت عوامل داخلی و خارجی در روند تحقق دموکراسی‌سازی چگونه است؟ آیا دلیل اصلی گسترش دموکراسی در جهان، فشارهای خارجی است یا نه دموکراسی‌ها تنها زمانی میسر می‌شوند که عوامل داخلی به شکل شایسته و بایسته‌ای به وجود آیند؟ در این ارتباط اهمیت نسبی هر کدام از عوامل داخلی و خارجی چه میزانی است؟ بسیاری از محققین به این موضوع پرداخته‌اند و به نظر می‌رسد این امر نیازمند مطالعه‌ای نظام‌مند و جامع می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: دموکراسی تحمیلی، شرایط داخلی، نظام بین‌الملل، کشورهای جنوب، نمادهای دموکراتیک.

مقدمه

از لحاظ تئوریک سؤال‌های زیادی درباره دموکراسی‌های تحمیلی وجود دارد. موضوع اصلی این است که آیا می‌توان بدون در نظر گرفتن عوامل داخلی به تحمیل و در نهایت

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران <arsalanh@yahoo.com>

تأمین و تحقق دموکراسی از طریق بازیگران خارجی پرداخت؟ برخی معتقدند امکان گسترش دموکراسی به همه کشورهای دنیا با اعمال فشار مناسب از طریق نظام بین‌الملل با قهر و زور وجود دارد. اما اگر این بحث به نتیجه نرسید باید در طرف مقابل به عوامل داخلی دموکراسی با امعان نظر موکدانه‌تری نگریست و به تقویت مؤلفه‌هایی پرداخت که راه را برای تأمین دموکراسی از درون کشورها و نه از خارج مرزها تأمین می‌نماید. چنین سؤال‌هایی در این مقاله مورد بحث و پژوهش قرار می‌گیرند. فرضیه این است که سرنوشت دموکراسی‌های تحمیلی تا حد زیادی به شرایط داخلی لازم برای تحقق دموکراسی وابسته است که در این‌باره توزیع منابع ثروت و قدرت بسیار حائز اهمیت هستند.

در قسمت آغازین مقاله به برخی نمونه‌های عینی و مباحث تئوریک درباره موضوع پرداخته می‌شود. در قسمت دوم به برخی نمونه‌های تاریخی که در آنها سعی شده دموکراسی از خارج تحمیل شود، اشاره می‌گردد و سرانجام سرنوشت دموکراسی‌های تحمیلی در دنیای معاصر با بررسی نقش عوامل بین‌المللی در ارتباط با عوامل داخلی در ایجاد دموکراسی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

مباحث فکری و تجربی

بسیاری از پژوهشگران در مباحث خود معتقدند عوامل فشار توسط بازیگران خارجی در گسترش دموکراسی‌ها بسیار مهم هستند و می‌توان با دخالت مؤثر از خارج، دموکراسی‌ها را در نقاط مختلف محقق نمود. فوسیدال^۱ ضمن بررسی تلاش آمریکا برای صدور دموکراسی به سایر کشورهای دنیا توصیه می‌نماید این تلاش‌ها برای گسترش دموکراسی در جهان ادامه یابند. وی معتقد است آمریکا تلاش مؤثری را جهت توسعه دموکراسی در نقاط مختلف دنیا انجام داده است. امریکای قدرتمند دارای ابزارهای مناسبی برای بازرسی و رصد کشورها در نحوه حکومت‌داری است.^(۱) وی به نمونه‌هایی از تلاش آمریکا برای گسترش آزادی و دموکراسی در میان کشورهای دنیا اشاره می‌کند. البته باید توجه نمود ایجاد خط تمایز میان تحمیل دموکراسی و ایجاد فشار برای حمایت از روند دموکراسی‌سازی در داخل کشورها کاری بس پیچیده و مشکل است.

تعداد دموکراسی‌هایی که به روشنی تحمیل شده‌اند، بسیار اندک است. معمولاً پیش شرط تحمیل دموکراسی، اشغال نظامی کشور می‌باشد که بسیار پرهزینه است. در

اغلب موارد فشار خارجی با فشار جهت گسترش دموکراسی همراه بوده است. البته باید گفته شود از نظر تاریخی فشار خارجی در بسیاری موارد نه تنها به منظور گسترش دموکراسی نبوده بلکه برای ممانعت از گسترش دموکراسی و حتی تحمیل نظام استبدادی و اقتدارگرا شکل گرفته است.

بلازیر^۱ می‌گوید رؤسای جمهور آمریکا از سال ۱۸۲۳ میلادی با دکتترین مونرو^۲ خود را با شعارهای دموکراتیک مشغول داشته‌اند اما با مطالعه سیاست خارجی آمریکا در حوزه آمریکای لاتین نمی‌توان سابقه روشنی از مداخله‌گری آن برای گسترش دموکراسی داشت. به عبارت دیگر در این حوزه برعکس در بسیاری از موارد مشخص و روشن، دولت آمریکا از نظام دیکتاتوری شدیداً حمایت کرده و حتی در سرکوب نظام‌های دموکراتیک ایفای نقش نموده است. وی در نتیجه‌گیری پژوهش خود به روشنی اظهار می‌دارد «هیچ دولتی نه رسالت و نه حق استقرار دموکراسی در کشورهای دیگر را داراست. همان‌طور که غربی‌ها معتقد بوده‌اند سوسیالیست‌ها چنین حقی را درباره گسترش تفکر سوسیالیسم نداشته‌اند؛^(۳) مضافاً اینکه وی معتقد است در عین حال هیچ دولتی توانایی استقرار دموکراسی را در کشورهای خارجی ندارد.

هانتینگتون^۳ استدلال می‌کند چگونه بازیگران خارجی در روند دموکراسی‌سازی موفق بوده‌اند. این در حالی است که وی بر تأمین شرایط داخلی، و نقش حائز اهمیت رهبری سیاسی و مهارت‌های مربوط در تحقق دموکراسی تأکید می‌نماید. وی همچنین بیان می‌دارد بازیگران خارجی در جلوگیری از دموکراسی نیز می‌توانند نقش‌آفرین باشند.^(۴) به عنوان نمونه پس از جنگ دوم جهانی با مداخله روس‌ها از رویش دولت دموکراتیک در کشورهای آلمان شرقی، چکسلواکی، مجارستان و لهستان ممانعت به عمل آمد. وی مدعی است حمایت آمریکا در روند دموکراسی‌سازی در جمهوری دومینیکن، گرانادا، السالوادور، گواتمالا، هندوراس، اوروگوئه، پرو، اکوادور، پاناما و فیلیپین بسیار مهم بوده و عامل مؤثری در روند دموکراسی‌سازی در کشورهای پرتقال، شیلی، لهستان، کره، بولیوی و تایوان بوده است.^(۵) باین وجود معلوم نیست تا چه حدی دموکراسی‌سازی تحمیلی در این میان دارای نقش بوده است.

وایت هد^۴ (۱۹۹۶) بر اهمیت حمایت خارجی از دموکراسی‌ها در کشورهای جنوب تأکید می‌کند. وی مدعی است دوسوم دموکراسی‌های موجود ریشه‌های خود

1. Cole Blasier
2. Monroe Doctrine
3. Samuel P. Huntington
4. Laurence Whitehead

را مدیون مداخله‌های خارجی هستند.^(۶) البته می‌توان باور کرد بازیگران خارجی نیز دارای نقش مؤثری بوده‌اند اما اینکه تحمیل دموکراسی تا چه حد دارای آثار بوده است جای بحث و تردید دارد. البته خود *وایت هاد* نیز درباره نقش مؤثر بازیگران خارجی با احتیاط جلو می‌رود و اذعان می‌دارد این تأثیرگذاری نیازمند «مهیا بودن شرایط درون کشورها نیز می‌باشد».^(۷)

رابرت دال^۱ بر اهمیت شرایط داخلی برای تحقق دموکراسی تأکید می‌ورزد. وی معتقد است «در هر جایی و در هر زمانی که شرایط داخلی وجود داشته باشد دموکراسی می‌تواند اختراع شده یا مجدداً اختراع گردد».^(۷) به نظر می‌رسد این حرف قابل قبول باشد که سرنوشت همه دموکراسی‌خواهی‌های تحمیلی منوط به وجود شرایط داخلی است. به عبارت دیگر دموکراسی‌سازی تحمیلی زمانی به ثبات می‌رسد که شرایط داخلی به خوبی در راستای تأمین روش‌های دموکراتیک مهیا باشند.^(۸)

هوارد جی. وایردا^۲ به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا تحول دموکراتیک عمدتاً مدیون عوامل داخلی است یا عوامل خارجی یا ترکیب هر دو. ایده وی این است که دموکراسی محصولی صادراتی نمی‌باشد. وی ادعا می‌کند بهتر است شرایط لازم برای تحقق دموکراسی به وجود بیاید که این شرایط هم باید از درون کشورها و مبتنی بر فرهنگ ملی آنان باشد و نمی‌توان مدل فرهنگ دموکراتیک اروپایی یا آمریکایی را بدون اینکه در کشورها شرایط آن وجود داشته باشد، تحمیل نمود. تمام مواردی که در آنها تلاش می‌شود دموکراسی آمریکایی تحمیل شود محکوم به شکست خواهد بود.

سیمور مارتین لیپ ست^۳ و *جیسون ام لاکین*^۴ (۲۰۰۴) در کتاب خود با نام قرن دموکراسی^۵ بر شرایط داخلی جهت تحقق دموکراسی‌ها تأکید می‌کنند. آنان معتقدند «موفقیت دموکراسی منوط به وجود شرایط داخلی است».^(۹) در عین حال آنان نقش فشار خارجی را نیز حائز اهمیت می‌دانند و به نظرشان در دوران جنگ سرد، هر دو بلوک جلوی رشد دموکراسی‌ها را گرفتند.^(۱۰) به نظر می‌رسد تمامی پژوهشگران به نوعی معتقد باشند فشار خارجی تا حدودی می‌تواند در روند دموکراسی‌سازی

1. Robert A. Dahl
2. Howard J. Wiarda
3. Seymour Martin Lipset
4. Jason M. Lakin
5. The Democratic Century

دارای نقش باشد اما در مورد اهمیت و میزان این تأثیر با یکدیگر توافق ندارند. هیچ‌کدام تاکنون به‌طور دقیق میزان اهمیت فشار خارجی را اندازه‌گیری نکرده‌اند و به‌نظر می‌رسد تنها جایی دموکراسی واقع خواهد شد که شرایط لازم مهیا باشد؛ شرایطی که براساس آنها منابع مهم قدرت به‌طور عمده توزیع شده باشند به‌نحوی که گروهی نتواند رقبای خود را از بین برده و سلطه پیدا کند.

شاید عوامل خارجی بتوانند بر میزان توزیع منابع در یک کشور مؤثر باشند؛ به‌عبارت‌دیگر سرنوشت دموکراسی‌سازی به توزیع منابع قدرت در داخل وابسته است و در کشورهایی که این شرط تحقق نیافته باشد، دموکراسی تحمیل‌شده از خارج محکوم به شکست خواهد بود. در قسمت بعدی به برخی نمونه‌های تاریخی این موضوع اشاره می‌شود که در آنها تلاش شده دموکراسی به کشوری غیردموکراتیک تحمیل شود. در این نمونه‌ها، هم به قدرت‌های استعماری و هم سایر بازیگران بین‌المللی اشاره شده است.

نمونه‌های تاریخی

انگلستان

از دوره استعمارزدایی در دهه ۴۰ میلادی، انگلستان به‌دنبال این موضوع بوده که قدرت را به دولت‌های منتخب قانونی منتقل کند.^(۱) در این کشورها ایجاد قانون اساسی مقدم بر پدیده استقلال دیده می‌شد و تصور این بود که چنین قوانینی راه را برای برگزاری انتخابات آزاد جهت تعیین دولت دموکراتیک فراهم می‌سازد. در اینجا می‌توان به‌نوعی ادعای دموکراسی تحمیلی را تا حدی پذیرفت. در آن دوره معمولاً قدرت‌های استعماری با گروه‌های محلی درباره محتوای قانون اساسی که قرار بود در کشوری مستقل ایجاد شود به مذاکره می‌پرداختند.^(۲)

لیست مستعمرات سابق که پیش از استقلال، قانون اساسی دموکراتیک را محقق نمودند شامل این کشورهاست: آنتی‌گوا و باربودا، باهاماس، باربادوس، بوتسوانا، برمه (میانمار)، قبرس، جمهوری دومینیکن، فیجی، گامبیا، غنا، گرانادا، هند، جامائیکا، کنیا، لستو، ملاوی، مالزی، مالتا، موریتوس، نامیبیا، نیجریه، پاکستان، سیرالئون، جزایر سولومون، سریلانکا، تانزانیا، ترینیداد، توباگو، اوگاندا، واناتو، سوموای غربی، زامبیا و زیمبابوه.

در اینجا سؤال اساسی این است که چگونه کشورهایی که تازه به استقلال رسیده و از یوغ استعمار خارج شدند توانستند از استقرار قانون اساسی در کشور خود بهره

ببرند؟ آیا توانستند کشور خود را به حال ثبات درآورند؟ براساس برخی بررسی‌ها ۲۵ کشور از ۴۱ کشوری که به استقلال رسیدند توانستند حداقل معیارهای دموکراتیک را حفظ کنند. اما ۹ کشور فیجی، گامبیا، گرانادا، گویان، کنیا، لستو، نیجریه، ترینیداد و توباگو و زیمبابوه نتوانستند حداقل معیارهای دموکراسی را حفظ کنند. البته برخی از این کشورهای نُه‌گانه مانند فیجی، گرانادا، گویا، لستو، نیجریه و ترینیداد و توباگو در حال حاضر در رده کشورهای دموکراتیک قرار گرفته‌اند.^(۱۳)

۱۶ کشور دیگر هنوز در رده پایین حداقل معیارهای لازم برای تحقق دموکراسی قرار دارند. اغلب کشورهای موفق در زمینه دموکراسی نیز کشورهای کوچک واقع در حوزه اقیانوسیه و کارائیب می‌باشند. درباره آنها نیز می‌توان دو حدس و گمان داشت: اینکه خود توانسته باشند با مؤلفه‌های درونی و برنامه‌ریزی داخلی به اینجا برسند یا اینکه فشار خارجی و نظارت بیرونی آنها را موفق کرده باشد.

تمایز بسیار روشنی میان مستعمرات قبلی انگلستان در حوزه اقیانوسیه و کارائیب با مستعمرات همین کشور در صحرای آفریقا وجود دارد. از ۱۵ کشور در حوزه آفریقا تنها ۶ کشور گامبیا، کنیا، سوتو، موریتیس، نیجریه و زامبیا قادر شدند حداقل معیارهای دموکراتیک را در سال اول استقلال حفظ کنند و تنها یکی از آنها یعنی موریتیس توانست به‌طور مستمر در تقسیم‌بندی کشورهای دموکراتیک باقی بماند. البته هفت کشور از این ۱۵ کشور در حال حاضر در سطح بالای حداقل معیارهای دموکراتیک قرار دارند (لستو، نیجریه، موریتیس، بوتسوانا، غنا، مالاوی و اوگاندا)^(۱۴) انگلستان نسبت به سایر کشورها به‌طور نسبی در تلاش خود جهت انتقال قدرت به‌شکل دموکراتیک در مستعمرات خود که کسب استقلال کردند موفق‌تر عمل کرد. تقریباً نصف این مستعمرات نتوانستند به‌طور مستمر حکومت دموکراتیک را پس از سال اول استقلال حفظ نمایند.^(۱۵)

سازمان کشورهای مشترک‌المنافع از دهه نود تلاش‌های زیادی را برای حفظ استانداردهای دموکراسی داشته‌اند. این سازمان می‌کوشد از طریق تقویت نهادهای مدنی، پارلمان، نهادهای حقوق بشری، کمیسیون‌های انتخاباتی، نظام‌های قانونی و اجرایی، رسانه‌ها و دولت معیارهای مربوطه را ارتقا بخشد. سازمان کشورهای مشترک‌المنافع حق خود می‌داند از سلاح تحریم برای اعمال فشار علیه کشورهایی که معیارهای دموکراتیک را رعایت نمی‌کنند، استفاده کند. اما استفاده از زور را برای تحقق دموکراسی تجویز نمی‌نماید.^(۱۶)

فرانسه

فرانسه هدف خود را اعطای قانون اساسی دموکراتیک به کشورهایی که از آن استقلال می‌یافتند، اعلام کرد. نخستین قوانین اساسی کشورهای تازه به استقلال رسیده در ابتدا عمدتاً با هدف انتقال قدرت از کشورهای استعماری به این کشورها انجام می‌شد و سعی می‌شد با احزاب و مقامات داخلی نیز مذاکراتی در این راستا انجام شود. ۱۷ کشور آفریقایی که مستعمره فرانسه بودند در اینجا قرار می‌گیرند: بنین، بورکینافاسو، کامرون، جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، کوموروس، کنگو، ساحل دیوری، جیبوتی، گابن، ماداگاسکار، مالی، موریتانی، نیجر، سنگال و توگو.^(۱۷)

در مقام مقایسه با انگلستان فرانسه موفقیت کمتری را در ارائه نهادهای دموکراتیک به مستعمرات سابق خود داشته است. براساس معیارهای دموکراسی تنها بنین، چاد، گابن و توگو توانستند در سال نخست استقلال خود معیارهای دموکراتیک را حفظ نمایند.^(۱۸) در سال ۲۰۰۵ چاد و گابن بالاتر از معیارهای دموکراسی بودند و بنین و توگو اندکی از معیارهای دموکراتیک پایین‌تر بوده‌اند. ۱۳ کشور تازه استقلال یافته دیگر در همان سال نخست استقلال پایین‌تر از معیارهای دموکراتیک قرار داشتند. برخی از آنها به‌طور موقت در دهه ۱۹۹۰ از دموکراسی تبعیت کردند و در حال حاضر تنها ماداگاسکار به‌روشنی بالاتر از معیارهای دموکراتیک قرار دارد. بورکینافاسو، کامرون، ساحل ایوری، موریتانی، نیجر و سنگال تا حدی پایین‌تر از معیارهای دموکراتیک قرار دارند.^(۱۹) می‌توان گفت ناکامی فرانسه در تحمیل نظام دموکراتیک به مستعمرات آفریقایی خود برخاسته از این واقعیت است که شرایط بومی برای تحقق دموکراسی در این کشورها فراهم نبوده است. به‌همین دلیل انگلستان نیز در مستعمرات آفریقایی خود موفقیت کمتری را در مقام مقایسه با مستعمرات آسیا - اقیانوسیه خود داشته است.^(۲۰)

آمریکا

آمریکا مستعمرات انگشت‌شماری داشته اما کوشیده است نظام دموکراسی را نه تنها به مستعمرات خود بلکه به کشورهای نیمه‌غربی دنیا و حتی بدو به برخی کشورهای دیگر نیز صادر کند.^(۲۱)

هانتینگتون می‌گوید پیش از اواسط دهه ۱۹۷۰ ارتقای دموکراسی رجحان چندان روشنی در سیاست خارجی آمریکا نداشت اما در خلال دهه‌های ۸۰ و ۷۰ به قدرتی برای ارتقای دموکراسی تبدیل شد. لاری دیاموند، جوآن لینز و سیمور مارتین لیپست^۱ می‌گویند «فشار بین‌المللی به‌تنهایی نمی‌تواند تغییر دموکراتیک را میسر سازد

1. Larry Diamond, Juan. J. Linz, Seymour Martin Lipset

اما درعین حال نفوذ بالقوه دموکراتیک آمریکا و سایر قدرت‌های خارجی را نمی‌توان به‌طور کلی انکار نمود.^(۲۲)

تاریخ سیاسی آمریکای لاتین به‌خوبی نشان‌دهنده ناکامی صدور دموکراسی به کشورهایایی است که ساختار اجتماعی داخلی آنها مهبای پذیرش دموکراسی نبوده است. زمانی که کشورهای آمریکای لاتین در قرن نوزدهم دموکراسی را به‌دست آوردند غالباً از الگوی قانون اساسی آمریکا به‌عنوان مدل قانونی خود استفاده می‌کردند اما این قانون‌های اساسی کم‌وبیش مشابه نتوانست دموکراسی را برای این‌گونه کشورها به ارمغان آورد. باوجود اینکه دکتترین مونرئه در سال ۱۸۲۳ اعلام شد اما آمریکا یا نخواست یا نتوانست دموکراسی را به کشورهای آمریکای لاتین صادر نماید. نظریه «اتحاد پیشروانه»^۱ که در سال ۱۹۶۱ توسط رئیس‌جمهور آمریکا جان. اف. کندی^۲ اعلام شد، ارائه‌کننده نخستین تلاش جدی آمریکا برای صدور دموکراسی به کشورهای آمریکای لاتین محسوب می‌شود. در این تلاش‌ها سعی می‌شد اصلاحات ارضی با روند دموکراسی‌سازی مرتبط دانسته شود.^(۲۳)

اما باید اذعان داشت نظریه «اتحاد پیشروانه» نیز نتوانست در تحقق اهداف خود کامیاب باشد.^(۲۴)

اخیراً نیز آمریکا با تلاش بی‌سابقه‌ای می‌کوشد دموکراسی در آمریکای لاتین و سایر قسمت‌ها را بدون توجه ویژه به انجام رفرم‌های اجتماعی گسترش دهد. دراین باره به‌ویژه به فیلیپین، کره جنوبی، تایوان، شیلی و افریقای جنوبی اشاره می‌شود.^(۲۵)

آمریکا در برخی کشورها برای گسترش دموکراسی از ابزارهای ویژه‌ای استفاده کرد اما در برخی دیگر مانند آلمان، اتریش، ژاپن پس از جنگ دوم جهانی دموکراسی تحمیل شد. پس از جنگ، آمریکا دو کشور آلمان و ژاپن را به‌اشغال درآورد و به آنها قوانین اساسی جدید دلخواه را تحمیل کرد و انتقال به دموکراسی را تحت نظر قرار داد.^(۲۶) پارد/ اشاره می‌کند پس از آنکه نیروهای ناتو، یوگسلاوی را نیز به‌اشغال درآوردند سعی کردند از ابزارهای مختلف برای تحمیل دموکراسی در آنجا بهره‌برند. هائیتی کشور دیگری است که دموکراسی تحمیلی در آن مورد استفاده قرار گرفت. پارد/ معتقد است آلمان و ژاپن دو کشوری هستند که به‌دلیل جنگ و اشغال نظامی

امروز دموکراتیک هستند. در عین حال دموکراسی تحمیلی در آلمان، اتریش، ژاپن و هائیتی نشان می‌دهد چگونه شرایط موافق داخلی می‌تواند مؤثر باشند. بر اساس معیارهای ارائه شده، شرایط داخلی در کشورهای آلمان، ژاپن و اتریش مهیا بوده است. در حالی که در هائیتی هنوز شرایط داخلی لازم برای دموکراسی مهیا نمی‌باشد.^(۳۷)

به این ترتیب دموکراسی در آلمان، ژاپن و اتریش به نتیجه رسیده اما کماکان در هائیتی ناکام مانده است.

آخرین تلاش‌های آمریکا برای تحمیل دموکراسی در افغانستان دسامبر ۲۰۰۱ و عراق مارس ۲۰۰۳ رخ داده است. یکی از اهداف اعلام شده آمریکا در این کشورها تحمیل نظام دموکراتیک بود. بسیاری معتقدند شرایط داخلی در این دو کشور برای تعمیم دموکراسی مهیا نبوده است اگرچه نابودی صدام و طالبان می‌تواند راه را برای تأمین دموکراسی هموار سازد.^(۳۸)

اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا اکنون بازیگر مهمی در عرصه بین‌المللی محسوب می‌شود که به دنبال تعمیم دموکراسی در محدوده نفوذ خود است. هائیتینگتون بر تأثیر دموکراسی‌سازی اروپا در بخش اروپایی مدیترانه‌ای تأکید می‌کند.^(۳۹) وی می‌گوید برای یونان، پرتغال و اسپانیا روند دموکراسی‌سازی در ورود به جامعه اروپایی شانه‌به‌شانه هم قرار گرفته‌اند. برای راه‌یابی به اتحادیه باید دموکراتیک شد بنابراین دموکراسی قدمی اساسی برای رشد اقتصادی و ثروت تلقی شده است.

اشاره می‌شود که اتحادیه اروپا پایدارترین و قدرتمندترین ساختار بین‌المللی را برای توسعه دموکراسی در سطح جهانی به وجود آورده است. هر کشوری که بخواهد عضویت اتحادیه اروپایی را به دست آورد باید ابتدا به تأمین استانداردهای لازم در زمینه دموکراسی دست یابد. بنابراین به نظر می‌رسد افق عضویت در اتحادیه اروپا شرایط دموکراسی را در حوزه بالکان، ترکیه و غرب شوروی سابق ارتقا خواهد بخشید.^(۴۰) برخی نیز به اروپای شرقی و مرکزی اشاره می‌کنند. برخی نیز ادعا می‌کنند پیش شرط‌های عضویت در اتحادیه اروپا راه را برای ارتقای دموکراسی از خلال روند همگرایی ایجاد نموده است.^(۴۱)

البته شاید بتوان گفت دوسوم دموکراسی‌های امروز در دنیا به نوعی تحت تأثیر دموکراسی تحمیلی بوده‌اند اما اندازه‌گیری میزان تأثیر آنها بسیار مشکل است. می‌توان

ادعا کرد اهمیت عوامل بیرونی در مقام مقایسه با عوامل درونی بسیار اندک بوده است. بسیار مشکل است کشورهایی را پیدا کرد که در آنها عوامل داخلی برای نگهداشت دموکراسی وجود نداشته باشد اما صرفاً به دلیل حمایت خارجی به حفظ و ارتقای دموکراسی پرداخته باشند بلکه در مقابل باید حتماً نوعی تمهید عوامل داخلی وجود داشته باشد تا راه را برای گسترش و تعمیق دموکراسی مهیا کند.

آثار دموکراسی تحمیلی

بوسنی و هرزگوین دو نمونه بارز دموکراسی تحمیلی هستند. زمانی که نظام دموکراتیک مشروطه در سال ۱۹۹۵ برقرار شد، این کشور تحت کنترل نیروهای بین‌المللی حافظ صلح زیر نظر نیروهای ناتو بود. می‌توان ادعا کرد دموکراسی تحمیلی به دلیل اینکه شرایط داخلی در بوسنی و هرزگوین مهیا بود توانست با موفقیت‌های زیادی روبه‌رو شود. قانون اساسی توانست مسئله تنوع فرهنگی در این کشور را حل کند و منطبق بر شرایط واقعی باشد.^(۳۲)

دموکراسی‌سازی در کرآوسی و صربستان نیز تحت تأثیر فشار بین‌المللی بوده است ولی شاید نتوان از تحمیل‌سازی دموکراسی صحبت کرد زیرا شرایط داخلی در این دو کشور مهیا بوده است. در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین مانند آرژانتین، بولیوی، برزیل، هندوراس، نیکاراگوئه، پاناما و پرو، شرایط دموکراتیک فعلی مدیون آمادگی شرایط داخلی است اگر فشار آمریکا در زمینه دو کشور پاناما یا نیکاراگوئه مؤثر بوده باشد. در کشورهای همسوی اتحاد جماهیر شوروی سابق مانند مجارستان، رومانی و اوکراین دموکراسی زمانی پیشرفت کرد که این کشورها از سیطره کمونیست‌ها بیرون آمدند. شرایط داخلی آنان راه را برای دموکراسی هموار نمود. دموکراسی در اندونزی نیز به دلیل فشار شرایط داخلی بوده است.^(۳۳)

در گروه کشورهای افریقایی مانند بروندي، جمهوری افریقای مرکزی، کموروس، کنگو، گینه و اریتره شرایط برای دموکراسی مهیا نبوده است و در کنار این مسئله، فشار بین‌المللی نیز نتوانسته برای استقرار دموکراسی کاری پیش برد. کشورهای شرق و جنوب آسیا مانند بوتان، برمه، چین و لائوس هنوز در سطح پایین دموکراسی قرار دارند. در مورد برمه فشار خارجی زیادی برای تحقق دموکراسی وجود داشته اما تاکنون دستاوردهای مثبتی نداشته است. دموکراسی‌سازی در بوتان، چین و لائوس بیشتر به عوامل داخلی بستگی دارد. شاید به‌نظر رسد شانس تحقق دموکراسی در برمه از کشورهایی مانند بوتان و لائوس بیشتر باشد.

در کشورهای خاورمیانه مانند مصر، اردن، قطر و تونس شاید شرایط داخلی تحقق دموکراسی نسبت به کشورهای آسیایی اشاره شده بیشتر باشد اما شرایط در کشورهایی مانند لیبی، مراکش، عمان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و یمن در مقام مقایسه به مراتب سخت و پُرچالش به نظر می‌رسد.^(۳۴)

هائیتی نیز نمونه بسیار جالبی در مورد مداخله خارجی است. دولت آمریکا چندین تهاجم نظامی به هائیتی انجام داده تا به ادعای خود از روند دموکراسی در این کشور حمایت به عمل آورد اما همواره نهادهای دموکراتیک سرنگون شده‌اند. هائیتی به خوبی نشان می‌دهد روند دموکراسی‌سازی به طور عمده به شرایط داخلی وابسته است و فشار خارجی نمی‌تواند این روند را محقق سازد. دموکراسی تحمیلی تنها زمانی می‌تواند به ثبات برسد که عوامل بومی و داخلی (توزیع منابع) در راستای دموکراسی باشند و در هائیتی شرایط داخلی هنوز برای دموکراسی آماده نیست.

افغانستان نمونه بارز دیگر دموکراسی‌های تحمیلی است. یکی از اهداف اعلام شده در اشغال نظامی آمریکا استقرار دموکراسی در این کشور بوده است. انتخابات رقابتی ریاست جمهوری در اکتبر ۲۰۰۴ و انتخابات مجلس نیز در سپتامبر ۲۰۰۵ برگزار شد. اگر آمریکا در تلاش خود برای تحمیل دموکراسی در افغانستان موفق شود، نشان می‌دهد که می‌توان به نوعی دموکراسی تحمیلی را نیز محقق ساخت؛ همان‌گونه که بدیهی است چالش اصلی این است که تا چه میزانی نهادهای دموکراتیک می‌توانند پس از خروج نیروهای نظامی آمریکا دوام آورده و به حمایت خود ادامه دهند. اما با توجه به اینکه توزیع منابع در افغانستان بسیار پایین است قابل پیش‌بینی است پس از خروج نیروهای نظامی آمریکا دموکراسی در افغانستان با چالش‌های عمده‌ای مواجه خواهد بود.^(۳۵)

نظام فعلی دموکراتیک در اتریش پس از پایان جنگ دوم جهانی زمانی که در اشغال نیروهای متفق بود تحقق یافت. ساختار نظام دموکراتیک در این کشور براساس قانون اساسی ۱۹۲۰ بنا شد. بنابراین به نظر می‌رسد در مورد اتریش موضوع دموکراسی تحمیلی نبوده است، اشغال اتریش راه را برای تحقق دموکراسی به وسیله بازگشت استقلال به این کشور از طریق رها شدن از پنجه آلمان فراهم ساخت. قانون اساسی سال ۱۹۲۰ نیز در این راستا کمک شایان توجهی ارائه کرد. پس می‌توان نتیجه گرفت روند موفق دموکراسی در اتریش عمدتاً مدیون شرایط بسیار مناسب داخلی بوده است.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، جمهوری آذربایجان و سایر جمهوری‌های استقلال‌یافته متعلق به شوروی استقلال خود را اعلام کردند و هرکدام به‌نوبه خود کم‌وبیش نظام‌های مشروطه مبتنی بر قانون اساسی را شکل دادند. محیط بین‌المللی به‌نفع دموکراسی بود اما فشار بین‌المللی برای تحمیل نظام دموکراتیک به جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته وجود نداشت. در واقع نظام‌های سیاسی آنها خود را با شرایط داخلی منطبق نمودند و عمدتاً تلاش کردند الگوهای مناسب توزیع منابع را محقق سازند، در نتیجه نظام‌های سیاسی حاصل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از لحاظ نظام دموکراتیک شدیداً با یکدیگر متفاوت هستند. ۳ جمهوری بالتیک در زمینه دموکراسی بسیار پیشرفته هستند اما پنج کشور آسیای مرکزی شدیداً اتوکراسی محسوب می‌شوند. این تنوع نیز شدیداً به تفاوت شرایط داخلی آنها وابسته است.^(۳۶)

در کشورهای کوچک حوزه کارائیب مانند باهاماس، باربادوس، گویان، جامائیکا، ترینیداد و توباگو توسعه دموکراسی را می‌توان تا حدی به میراث استعماری بریتانیا و حمایت کشورهای مشترک‌المنافع از روند دموکراسی مرتبط ساخت اما باید توجه داشت دموکراسی در این کشورها تقریباً با توزیع منابع حکومت داخلی مرتبط بوده است.

شکست دموکراسی‌سازی یا سطح پایین دموکراسی در بنین و سایر کشورهای افریقایی مانند بوتسوانا، بورکینافاسو، کامرون، چاد، کنگو، جیبوتی، اتیوپی، گابن، گامبیا، گینه، گینه بیسائو، کنیا، لسوتو، لیبیا، ماداگاسکار، مالی، مویتانی، موزامبیک، نامیبیا، نیجریه، رواندا، سنگال، سیرالئون، سومالی، افریقای جنوبی، تانزانیا، توگو، اوگاندا، زامبیا و زیمبابوه نشان می‌دهد حمایت کشورهای مشترک‌المنافع و سایر حمایت‌های بین‌المللی برای حفظ نظام دموکراتیک به اندازه کافی نبوده است و آن‌هم در حالی که نهادهای داخل در آن راستا قدرتمند نبوده‌اند.^(۳۷)

در کشورهای خاورمیانه مانند بحرین، عراق، کویت، لیبی، مراکش، عمان، عربستان سعودی، سوریه، یمن و امارات متحده عربی، فشار خارجی هنوز نتوانسته کمکی به روند دموکراتیک داشته باشد و همه این کشورها غیردموکراتیک محسوب می‌شوند.

ایالات متحده آمریکا و سایر متحدین آن در سال ۲۰۰۳ قصد داشتند دموکراسی را به عراق تحمیل کنند. انتخابات پارلمانی در ژانویه ۲۰۰۵ برگزار شد و دولت مسئول در مقابل پارلمان نیز تشکیل یافت. به این ترتیب به نظر می‌رسد عراق تاکنون توانسته حداقل‌های دموکراسی را محقق سازد.^(۳۸)

اگرچه این علائم می‌تواند نشان‌دهنده موفقیت نسبی دموکراسی‌سازی تحمیلی در عراق باشد اما باز نکته حائز اهمیت این است که منتظر بمانیم و ببینیم پس از خروج نیروهای اشغالگر چه اتفاقی خواهد افتاد. آیا نهادهای دموکراتیک می‌توانند به حیات خود ادامه دهند. در عراق نیز مانند بسیاری کشورهای مشابه سطح پایینی از توزیع منابع قدرت وجود دارد. می‌توان پیش‌بینی کرد در عراق نیز تلاش جهت تحقق دموکراسی با شکست مواجه خواهد شد. اما درعین‌حال نکته این است که نابودی سلطه صدام حسین در عراق شرایط داخلی را به شدت متحول ساخته است. هم‌اکنون برخی منابع قدرت در سطح داخلی مطمئناً به شکل عمده‌ای توزیع شده‌اند و این بدین معناست که به یقین نسبت به گذشته شرایط مهیاتری برای تحقق دموکراسی وجود دارد. اما قدرت نهایی در عراق هنوز در دست نیروهای خارجی اشغالگر است. اگر دولت جدید و نظام سیاسی در عراق بتواند خود را حفظ کند تحقق دموکراسی احتمال بیشتری برای موفقیت خواهد داشت. این در حالی است که هنوز دولت جدید نیازمند پشتیبانی خارجی است.^(۳۹)

فشار اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ دوم جهانی سبب شد از روند دموکراسی‌خواهی در بلغارستان و سایر کشورهای اروپای شرقی (چکسلواکی، مجارستان، لهستان و رومانی) به شدت کاسته شود و این کشورها وادار شدند ساختارهای سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی را اتخاذ نمایند. این تغییرات انقلابی نشان‌دهنده آثار منفی عوامل خارجی در روند دموکراسی‌سازی است. هنگامی که سلطه شوروی در سال ۱۹۸۹ پایان پذیرفت، کشورهای تحت سلطه سابق از نظام تک‌حزبی دل بریدند و نظام چندحزبی را اختیار نمودند و سعی کردند نهادهای دموکراتیک را در کشور مستقر سازند. در برهه‌ای از زمان سعی شد نسبت به ایجاد نظامی مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد اقدام شود. همه این تغییرات بدون هیچ‌گونه فشار بین‌المللی انجام شد. این موارد به‌شکلی بود که استانداردهای مربوط به موقعیت روند دموکراتیک بسیار خوب رشد پیدا کرده است.

گفته می‌شود کامبوج کشوری است که در آن فشار بین‌المللی برای ایجاد دموکراسی نتایج مثبتی را به بار آورده است اگرچه این کشور هنوز براساس معیارهای دموکراتیک پایین‌تر از سطح مطلوب دموکراسی است.^(۴۰) بنابراین باز می‌توان گفت کامبوج نیز این فرضیه را به اثبات می‌رساند که سرنوشت روند دموکراسی‌سازی تحمیلی در کشورها وابسته به عوامل قدرت داخلی است. میزان توزیع منابع در کامبوج هنوز نتوانسته محیط امنی برای دموکراسی فراهم آورد.

کوبا و سایر کشورهای فعلی مبتنی بر نظام سوسیالیستی یعنی چین، کره شمالی، لائوس و ویتنام توانسته‌اند کماکان نظام تک‌حزبی غیردموکراتیک خود را با وجود فشارهای بین‌المللی حفظ نمایند. به نظر منطقی است اگر مدعی شویم عوامل ملی و منطقه‌ای هستند که آینده نظام‌های سیاسی در این کشورها را رقم خواهند زد، قابل ذکر است روند مدرنیزاسیون (نوگرایی) که می‌تواند منابع قدرت اقتصادی و فکری را غیرمتمرکز کند، تمرکز قدرت سوسیالیستی در این کشورها را تحت تأثیر خود قرار داده است.

آلمان نیز نمونه بارزی از دموکراسی‌سازی تحمیلی است. این روند پس از جنگ دوم جهانی تحت اشغال کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه اتفاق افتاد. در سال ۱۹۴۸ نظام سیاسی کاملاً جدیدی در آلمان غربی شکل گرفت. در مقابل آن نظام سوسیالیستی اتوکرات در آلمان شرقی تحت اشغال شوروی به وجود آمد. به نظر می‌رسد رمز موفقیت دموکراسی تحمیلی در آلمان غربی به این سبب بوده که این موضوع عوامل داخلی لازم در این باره هماهنگ بوده است. این در حالی است که به محض فروپاشی شوروی و خروج آن از آلمان شرقی نظام استبدادی حاکم در این کشور نیز فرو پاشید زیرا اصلاً شرایط داخلی مهیا نبود.^(۴)

مغولستان کشوری است که در آن دموکراسی بدون هیچ‌گونه فشار یا حمایت بین‌المللی شکل گرفته است. نظام تک‌حزبی استبدادی در مغولستان به‌عنوان یکی از کشورهای اقماری در دهه ۱۹۲۰ شکل گرفت. هنگامی که فشار اتحاد جماهیر شوروی در این کشور در دهه ۱۹۹۰ رنگ باخت به تدریج نظام دموکراتیک نیز به وجود آمد. این نظام دموکراتیک با تکیه بر عوامل داخلی قدرتمندتر شد و در حال حاضر مغولستان در بسیاری از شاخصه‌ها و معیارهای لازم برای تحقق نظام دموکراسی، بالاتر از سطح استانداردهای لازم می‌باشد.

روند دموکراتیک در روسیه از سال ۱۹۹۱ تاکنون نیز کاملاً به تحقق عوامل داخلی وابسته بوده است؛ اگرچه این روند در یک محیط موافق بین‌المللی واقع شد و هرگز عوامل بین‌المللی در راستای تحمیل دموکراسی‌سازی بر روسیه مؤثر نبوده‌اند. دموکراسی از وجود عوامل داخلی در این کشور نشئت گرفت و در حال حاضر نیز استانداردهای مطلوبی در این باره شکل گرفته است.

نتیجه‌گیری

براساس مطالعه‌ای که در این مقاله انجام شد سرنوشت روند دموکراسی‌سازی در نهایت به شرایط داخلی و عوامل بومی لازم وابسته است. شاید بتوان دموکراسی را

بر کشوری از طریق عوامل زور و قهر تحمیل نمود اما باید دانست ادامه حیات نهادهای دموکراتیک ایجاد شده وابسته به این خواهد بود که آیا شرایط داخلی مساعد است یا خیر. البته در همین راستا ماهیت نهادهای دموکراتیک نیز می‌تواند مطرح باشد.^(۴۲)

حیات نهادهای دموکراتیک منوط به این است که منابع مهم فکری و اقتصادی به‌نحو مناسبی در بخش‌های مختلف جمعیت توزیع شده باشد.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد نهادهای دموکراتیک به‌جامانده از دوران استعمار در بسیاری از کشورهای افریقایی پس از استقلال فرو پاشیده‌اند زیرا پایه‌های اجتماعی لازم برای تحقق دموکراسی بسیار ضعیف بوده‌اند. به‌عبارت‌دیگر تمرکز منابع قدرت در دست گروه کوچکی از افراد در جامعه، ایجاد فضای رقابت دموکراتیک را بسیار مشکل و یا غیرممکن می‌سازد. دقیقاً به همین دلایل آمریکا نتوانست در ارتقای دموکراسی در آمریکای لاتین در قرن ۱۹ و نیمه اول قرن بیستم به موفقیت دست یابد. هائیتی مثال بسیار بارز و روشنی از شکست تلاش برای ایجاد دموکراسی تحمیلی از طریق عوامل زور و قهر محسوب می‌شود. روند دموکراسی‌سازی زمانی در آمریکای لاتین زمانی به نتیجه رسید که از دهه ۱۹۷۰ شرایط اجتماعی لازم به‌نفع تحقق دموکراسی به‌وجود آمد.

دموکراسی تحمیلی در کشورهایی مانند آلمان، اتریش و ژاپن پس از جنگ دوم جهانی به این دلیل موفق شد که شرایط داخلی برای ایجاد سیاست رقابتی موفق بود. شرایط مشابهی در بوسنی و هرزگوین نیز حاکم بوده است. در کامبوج دموکراسی تحمیلی تاکنون در ایجاد یک نظام دموکراتیک با ثبات موفق نبوده است؛ افغانستان و عراق هنوز پرونده‌های باز در این باره محسوب می‌شوند.

به‌نظر می‌رسد سرنوشت دموکراسی تحمیلی در نهایت به نحوه توزیع منابع بومی قدرت وابسته است. به‌عبارت‌دیگر، دموکراسی تحمیلی زمانی موفق خواهد شد که منابع قدرت در جامعه به‌نحو مناسبی توزیع شده باشند و زمانی شکست خواهد خورد که این منابع به‌شدت متمرکز باشند. این موضوع در مطالعه موردی بسیاری از کشورها به‌اثبات می‌رسد؛ درعین‌حال باید یادآور شد وجود محیط بین‌المللی مناسب نیز در این باره حائز اهمیت خواهد بود.

مطالعات تجربی نشان می‌دهد سرنوشت دموکراسی تحمیلی تا حد زیادی به کیفیت شرایط داخلی لازم برای تحقق دموکراسی وابسته است که در این باره توزیع

منابع ثروت و قدرت بسیار حائز اهمیت می‌باشند. نمی‌توان به هیچ کشوری دموکراسی را تحمیل نمود اگر شرایط اجتماعی داخلی برای تحقق آن آماده نباشد. بنابراین بهتر است شرایط داخلی را برای تحقق دموکراسی مهیا نمود تا آن را از طریق عوامل زور و قهر به دیگر کشورها منتقل ساخت. کشورهایی که دارای شرایط داخلی لازم برای ایجاد نهادهای دموکراتیک نیستند در نهایت موفق نمی‌باشند. در کشورهایی که غیردموکراتیک هستند و هنوز منابع قدرت در آنها بسیار متمرکز می‌باشد، مفید فایده خواهد بود اگر سطح آموزش ارتقا یابد، اصلاحات ارضی انجام گیرد با این هدف که سطح مالکیت خانواده‌ها در زمین‌های کشاورزی افزایش یابد و همچنین سطح مالکیت و کنترل سایر منابع مالی نیز در چهارچوب اقتصاد بازار توسعه یابد. فشارهای بین‌المللی می‌تواند در زمینه تحقق این عوامل نیز مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین اگرچه عوامل داخلی بسیار حائز اهمیت هستند اما در عین حال نباید به انکار تأثیرگذاری فشار خارجی برای تحقق دموکراسی پرداخت. به‌خصوص در کشورهایی که کاملاً غیردموکراتیک هستند و روزنه‌ای برای تغییر از درون وجود ندارد، فشار خارجی می‌تواند راه را برای تحقق عوامل دموکراتیک فراهم سازد.

پی‌نوشت‌ها

1. Gregory A Fossedal, **The Democratic Imperative: Exporting the American Revolution**. (New York: Basic Books 1989). PP.16-18.
2. Cole Blasier, , “The United States and Democracy in Latin America.” In James M. Malloy and Mitchell A. Seligson (eds), **Authoritarians and Democrats: Regime Transition in Latin America**. (Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press, 1987), P.231
3. Samuel Huntington, . **The Class of Civilizations and the Remaking of World Order**. (New York: Simon & Schuster 1997). PP.86-87
4. **Ibid**, 98
5. Laurence Whitehead, “Concerning international support for democracy in the South.” In Robin Luckham and Grodin White (eds), **Democratization in the**

- South: The jagged wave**, Manchester and New York: (Manchester University Press, 1996). P 271.
6. **Ibid.** 271
7. Robert A. Dahl. **On Democracy**. New Haven and London: (Yale University Press 1998). P. 8
8. Tatu Vanhanen, **Democratization: A comparative analysis of 170 countries**. (London and New York: Routledge, 2003), P. 16-18
9. Seymour Martin Lipset, and Jason M. Lakin.. **The Democracy Century**. (Norman: University of Oklahoma Press, 2004). PP.5-6
10. **Ibid.** p.31-34
11. J.H Price,. **Political Institutions of West Africa**. (London: Hutchinson Educational, 1967).
12. Morley Ayearst, **The British West Indies: The Search for Self-Government**, (London: George Allen & Unwin, 1960). PP. 33-35.
13. **Democratization and Power Resources 1850-2000**. Finnish Social Science Data Archive. Online. <http://www.fsd.uta.fi>
- FSD1289 **Measures of Democracy 1810-2002**. Finnish Social Science Data Archive. Online. ><http://www.fsd.uta.fi>>.
14. **Ibid.**
15. **Ibid.**
16. **Ibid**
17. Richard Adlof, **West Africa: The French-Speaking Nations**. (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1964). P.29
18. FSD- 181.
19. Christopher Fomunyoh, "Democratization in Fits and Starts," **Journal of Democracy**, 12, 2001. 3: 37-50.
20. Clark, John F., and David E, Gardinier (eds). **Political Reform in Francophone Africa. Boulder**, (Colorado: West view Press, 1997). PP. 22-27

21. Freedom House.. **Freedom in the World 2004: The Annual Survey of Political Rights & Civil Liberties**. Edited by Aili Piano and Arch Puddington. Lanham, Maryland: (The Rowman & Littlefield Publishing Group 2004).
22. Larry Diamond, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset. "Introduction: Comparing Experience with Democracy." In Larry Diamond, Juan J. Linz, and Seymour Martin Lipset (eds), **Politics in Developing Countries: Comparing Experiences with Democracy**. (Boulder & London: Lynne Rienner Publishers 1990). P.33
23. Hubert Herring, **A History of Latin America from the Beginnings to the Present**. Third Edition. (London: Jonathan Cape, 1968). PP.919-947.
24. Naomi Chazan, Peter Lewis, Robert Mortimer, Donald Rothchild, and Stephen Hihn Stedman., **Politics and Society in Contemporary Africa. Boulder**, (Colorado: Lynne Rienner Publishers, 1999).
25. Adeed Dawisha., "Iraq: Setbacks, Advances, Prospects," **Journal of Democracy**, 2004. 15, :5-20
26. Howard J. Wiarda, "Introduction: Democracy and Democratization – Product of Western Tradition or a Universal Phenomenon?" In Howard J. Wiarda (ed.), **Comparative Democracy and Democratization**. Fort Worth: (Harcourt College Publishers, 2002). P. 169
27. FSD 121`9 **Democratization and Powe Resources 1850- 2000**
28. **Ibid**
29. Samuel Huntington, **The Third Way: Democratization in the Late Twentieth Century**. Norman and London: (University of Oklahoma Press, 1991).
30. David Phillips., "Turkey's Dreams of Accession," **Foreign Affairs**, 83, 2004, 5: 86-97.
31. Richard Gillespie, and Richard Youngs.. "Themes in European Democracy Promotion," **Democratization**, 2002, 9,1:1-16.
32. Ottaway, Marina.. "Promoting Democracy after Conflict: The Difficult Choices," **International Studies Perspectives**, 2003, 4, 3: 314-322.

33. Charles H Fairbanks, 2004. "Georgia's Rose Revolution," **Journal of Democracy**, 15,1:110-124.
34. Duffy, Michael.. "When history turns a corner: People power is changing the face of the Middle East, but democracy deal isn't sealed- yet," **Time**, (March 2005), 14: 16-21.
35. Goodson, Larry. "Afghanistan's Long Road to Reconstruction," **Journal of Democracy**, 2003, 14, 1: 82-99.
36. Hadenius, Axel, and Dirk Berg-Schlosser.. "Successes and Failures of the New Democracies." In Dirk Berg-Schlosser(ed.), **Democratization: The State of the Art**. 2004, Wiesbaden: VS Verlag fur Sozialwissenschaften.
37. Berg-Schlosser, Dirj, and Jeremy Mitchell.. "Introduction." In Dirk Berg-Schlosser and Jeremy Mitchell (eds), **Conditions of Democracy in Europe, 1919-39: Systematic Case Studies**, 2000 London. Macmillan Press.
38. Keesing's Research Report 6: Africa Independent: **A Study of Political Developments**. 1972. New York: Charles Scribner's Sons.
39. Shibley Telhami,.. "After a War with Iraq: Democracy, Militancy, and Peacemaking?" **International Studies Perspectives**, 2003, 4,2: 182-185.
40. Samuel Huntington,. "Democracy's Third Wave." In Larry Diamond and Marc F. Plattner (eds), **The Global Resurgence of Democracy**. (Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press, 1993).
41. Muravchik, Joshua. "Bringing Democracy to the Arab World," **Current History: A Journal of Contemporary World Affairs**, 2004, 103, No 669, January: 8-10.
42. Linz, Juan J, Some Thoughts on the Victory and Future of Democracy. In Dirk Berg- Schlosser(ed.), **Democratization: The State of the Art**. Wiesbaden: VS Verlag fur